دوفصلنامهٔ فرهنگ و ادبیات عامه
سال ۳، شمـارهٔ ۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

واژگان عامه در شعر معاصر
(نگاهی به چگونگی تبدیل واژه‌های عامه و محلی به شاخصه‌ای سبک‌شناختی در شعر معاصر)

عیسی امن‌خانی[۱]* منا علی‌مددی[۲]

(تاریخ دریافت: ۹۳/۶/۲۳، تاریخ پذیرش: ۹۴/۵/۷)

چکیده

یکی از شاخصه‌های زبانی شعر معاصر کاربرد واژگان عامه و محلی در آن است، تا آنجا که می‌توان گفت در شعر معاصر (نیمایی، سپید و ...) دیگر آن تمایزی که قرن‌ها میان واژگان ادبی و غیر ادبی (عامه، محلی، بازاری و ...) وجود داشت، دیده نمی‌شود. بسیاری از شاعران معاصر (نیما، فروغ فرخزاد، احمد شاملو و ...) با کاربرد این واژه‌ها در شعر خود نشان دادند که در نظر آن‌ها واژه‌ها ارزشی برابر دارند و تقسیم و طبقه‌بندی آن‌ها به ادبی و غیر ادبی (عامه، محلی و ...) منطق درستی ندارد.

اصلی‌ترین دلیل تغییر نگاه به واژه‌های عامه و محلی را باید در استقرار گفتمان مدرن جست‌وجو کرد؛ در گفتمان پیشامدرن ـ که پیش‌فرض آن نابرابری و نگاه سلسله‌مراتبی به جهان است ـ زبان نیز ناگزیر خصلتی طبقاتی و نابرابر (ادبی و غیر ادبی) پیدا می‌کرد و تنها

---

۱ . استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گلستان (نویسنده مسئول) * amankhani27@yahoo.com
۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گنبد کاووس

Archive of SID
www.SID.ir

واژگانی شایستهٔ شعر شناخته می‌شدند که در رأس هرم (ادبی و نه عامه) باشند. بر این اساس، دیگر در شعر جایی برای واژگان عامه و ... وجود نداشت؛ حال آنکه با استقرار گفتمان مدرن و پیش‌فرض آن، برابری، نه‌تنها تمایز و نظام طبقاتی واژه‌ها از بین رفت، بلکه تمام واژگان چه عامه و چه غیر آن، ارزشی برابر پیدا کردند و شاعرانی چون نیما، فروغ و ... این واژگان را به شعر خود وارد ساختند.

واژه‌های کلیدی: واژگان عامه، شعر معاصر، گفتمان پیشامدرن و مدرن، برابری، نگاه سلسله‌مراتبی.

۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین شاکله‌های آثار ادبی، مسئلهٔ واژگان است. دلیل آن نیز روشن است. همان‌گونه که هر هنری مادهٔ خاص خود را دارد، مادهٔ اصلی هنر شاعری (و نویسندگی) نیز واژه است؛ بنابراین شاعران همواره در انتخاب واژگان شعر خود دقت فراوان داشته، آن را به نوعی متفاوت از دیگران به‌کار گرفته‌اند، برای مثال خلاف مردم عادی که واژه را تنها به قصد اطلاع‌رسانی به‌کار می‌گیرند (پاشایی، ۱۳۷۵: ۲۱)، شاعران به زبان نه همچون وسیله و ابزار، بلکه به چشم غایت می‌نگرند، تا آنجا که ژان پل سارتر (۱۳۸۸: ۵۸)، فیلسوف و نویسندهٔ فرانسوی، شاعر را کسی می‌داند که به زبان نه همچون نشانه، بلکه به‌منزلهٔ غایتی در خود بنگرد.

نباید از نظر دور داشت که با تمام اهمیتی که شاعران برای واژه و زبان قائل‌اند، تفاوت بسیاری نیز میان دیدگاه‌های شاعران سنتی و شاعران و نظریه‌پردازان شعر معاصر دربارهٔ ارزش واژه‌ها وجود دارد. بنابر نظریهٔ سخنوران سنتی، هر واژه‌ای (برای نمونه واژه‌های عامه) اجازهٔ ورود به ساحت شعر را ندارد و تنها الفاظی می‌توانند وارد شعر شوند که برگزیده، پاک، آسان، نیک، محکم، نه وحشی و بازاری باشند (جاحظ، ۱۹۶۹: ۱۳۲). این در حالی است که در شعر معاصر، واژگان عامه، محلی، خشن و ... جایگاه ویژه‌ای دارند و به‌فراوانی در شعر به‌کار گرفته می‌شوند. وجود واژگان محلی در

Archive of SID

www.SID.ir

شعر نیما (تلاجن، داروگ و ...)، و واژگانی چون جقجقه و قبض بدهکاری در شعر فروغ گواهی است بر درستی این مدعا.[1]

پرسشی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که چه چیز سبب تغییر دیدگاه شاعران دربارهٔ ارزش واژگان شعر شده است؟ به‌گونه‌ای که واژگانی که تا پیش از انقلاب مشروطه در شعر سنتی فارسی اجازهٔ ورود به شعر را نداشتند، ناگهان در شعر معاصر حضوری پررنگ می‌یابند تا آنجا که کاربرد زبان عامه در شعر تبدیل به یکی از شاخصه‌های شعر معاصر شده است. به‌عبارت‌دیگر، چگونه زبان عامه در شعر معاصر تبدیل به یک شاخصهٔ سبک‌شناختی شده است؟

نویسندگان این مقاله برآن‌اند با نگاهی تاریخی به این مسئله بپردازند و پاسخی برای آن ارائه دهند. نگاه تاریخی با تاریخی‌دانستنِ (زمان و مکان‌مند بودن) مفاهیم، هنجارها (برای نمونه هنجارها و قواعد ادبی) می‌کوشد از شرایط تاریخی‌ای (به تعبیر بهتر از گفتمانی) سخن بگوید که سبب پیدایش و یا به‌حاشیه‌رفتن (یا منطقی و غیرمنطقی دانسته شدن) مفاهیم، هنجارها و ... در هر عصر می‌شوند؛ به دیگر سخن، نگاه تاریخی بر این باور است که هر دورهٔ تاریخی (گفتمان) بر پیش‌فرض‌هایی استوار است که هنجارها، مفاهیم و ... مقبولیت و مشروعیت خود را از آن پیش‌فرض‌ها کسب می‌کنند. تغییر این پیش‌فرض‌ها ـ که از آن‌ها به «مقولات پیشینی تاریخی» (دریفوس و رابینو، ۱۳۸۲: ۸۳) (پیش‌فرض‌هایی که تجربهٔ ما در قالب آن‌ها قرار می‌گیرد) نیز یاد می‌شود ـ سبب تغییر گفتمان می‌شود.

با تغییر این پیش‌فرض‌ها و به تبعیت آن گفتمان‌ها، هنجارهای گذشته غیرمنطقی دانسته می‌شوند و هنجارهای جدیدی به جای آن‌ها رواج می‌یابد. در ارتباط با مقالهٔ حاضر باید گفت که نگارندگان می‌کوشند تا نشان دهند که چگونه در گفتمان پیشامدرن، تقسیم و طبقه‌بندی واژگان به دو گروه شاعرانه و غیرشاعرانه (امین‌پور، ۱۳۸۶: ۳۰۸) امری بهنجار (متناسب با پیش‌فرض سلسله‌مراتبی) است؛ حال آنکه با تغییر این گفتمان و سلطهٔ گفتمان مدرن، این تمایز از بین می‌رود و واژگان (اعم از عامه، محلی،

Archive of SID

www.SID.ir

خشن و ...) ارزشی یکسان و برابر می‌یابند. برای تحقق چنین هدفی باید نخست به گفتمان پیشامدرن و مدرن پرداخت، سپس پیش‌فرض‌های هریک را نشان داد.

۲. گفتمان پیشامدرن و پیش‌فرض نابرابری (سلسه‌مراتبی/ هرمی)

برای فهم جهان، انسان ناگزیر از ایجاد نظم و انسجامی میان پدیده‌های پراکنده‌ای است که اطراف او را احاطه کرده‌اند. بدون ایجاد ارتباط میان این پدیده‌ها انسان ناتوان از شناختن جهان پیرامون خود خواهد بود. نکته‌ای که باید به‌یاد داشت این است که انسان‌ها در هر دوره‌ای نظمی خاص به این پدیده‌ها تحمیل کرده و آن‌ها را به گونه‌های مختلف در کنار یکدیگر چیده‌اند (فوکو، ۱۳۸۹: ۱۱). همین مسئله (تفاوت در نحوهٔ چینش پدیده‌ها) سبب شکل‌گیری دنیاهای متفاوت شده است. اگر جهان بطلمیوس و هم‌عصران او با جهان نیوتن و هم‌عصرانش تفاوت داشت، یا آن‌ها جهان را به شکل متفاوتی می‌دیدند (کوهن، ۱۳۸۷: ۲۰۷)، به‌دلیل تفاوت در نحوهٔ چینش است. برای مثال گذشتگان ما پدیدهای پیرامونشان را در ساختاری سلسله‌مراتبی/ هرمی قرار می‌داده‌اند، به همین سبب نیز جهان آن‌ها (از جامعه گرفته تا کیهان) ساختاری سلسله‌مراتبی/ هرمی داشته است. ترسیم جامعه به شکل سلسله‌مراتبی در ایران قدیم، شاید ملموس‌ترین تجسم این نظام فکری باشد. تقسیم جامعهٔ عصر ساسانی به سه طبقهٔ فرمانروایان و دین‌یاران، رزم‌یاران و برزیگران، حاصل همین دیدگاه سلسله‌مراتبی است (رستم‌وندی، ۱۳۸۸: ۵۳). براساس همین نظم طبقاتی است که هر طبقه دارای وظیفه یا خویشکاری ویژه‌ای است، به گونه‌ای که عدول از آن وظیفه و رفتن از گروهی به گروه دیگر را برای مردم غیرممکن می‌سازد.

خصلت عمده و اساسی چنین جوامعی، تأکید بر تفاوت، اختلاف، تضاد و به‌طور کلی نابرابری است که پایهٔ همهٔ رفتارها، گفتارها، نهادها و پدیده‌های جامعه را تشکیل می‌دهد (مختاری، ۱۳۸۴: ۹۲). این ویژگی فرهنگی،

Archive of SID

www.SID.ir

هم خصلت افراد است و هم خصلت جامعه. هم در یک واحد کوچک اجتماعی ساری و جاری است و هم رابطهٔ انسان و جهان را می‌نمایاند. هم در رابطهٔ فرد با فرد برقرار است و هم در رابطهٔ فرد با گروه، یا رابطهٔ گروه با گروه ... (همان، ۹۳).

این نگاه طبقاتی با ورود اسلام به ایران از میان نرفت؛ زیرا ایرانیان آنگاه که با فرهنگ اسلامی درآمیختند، درحقیقت بسیاری از تعالیم اسلامی را به رنگ فرهنگ ایرانی خود درآوردند. به همین سبب، هرچند به‌ظاهر این نظام طبقاتی فروریخت؛ اما در عمل به شکل عنصری فرهنگی به حیات خود ادامه داد. آثار کسانی چون فارابی گواه درستیِ این مدعاست. فارابی در کتاب ***اندیشه‌های اهل مدینهٔ فاضله*** نه‌تنها از طبقاتی‌بودن جامعه سخن می‌گوید، بلکه برای عقل انسانی نیز مراتبی قائل می‌شود. او (۱۳۶۱: ۲۵۸) می‌گوید: «اجزاء و افراد مدینه بالطبع مفطور به فطرت‌های مختلف‌اند که به واسطهٔ همین اختلاف طبایع و فطرت‌هاست که انسانی نسبت به انسان دیگر مزیت دارد».

رواج، گسترش و محبوبیت چنین نگاهی را به‌راحتی می‌توان تا روزگار قاجار (زمان آشنایی ایران با دنیایی تازه) پی گرفت؛ چنان‌که مؤلف ناشناسِ (۱۳۸۶: ۲۳۱) رسالهٔ ***روح الاسلام و صراط المستقیم علی الانام*** نیز همچون فارابی انسان‌ها را در عقل متفاوت می‌داند و می‌نویسد:

و چون در اشخاص انسانی به واسطهٔ لطافت و کثافت مزاج، مراتب عقول در قوت و ضعف متفاوت بود، عقول ضعیفه را به متابعت عقول قویه، مأمور فرمود [تا] عقول قویه در خور دریافت مأموریت راهنمایی و محافظت و محارست عقول ضعیفه گردند و به حکم عقل، این مأموریت را بر خود لازم و واجب شمرند ... پس بر شخص عاقل یقین می‌شود که در این صفت خیر، مفطور مجبول، بلکه مجبور است و این جبر خیر از آن معدن خیر است ... و یقین خواهد دانست که اشخاص در **مراتب** عقول متفاوت‌اند و هر مرتبهٔ لازمه را متابعت از مرتبهٔ عالی از خود، لازم و بر هر مرتبهٔ عالی، هدایت و تربیت نازل از خود، واجب عقلی است.

Archive of SID

www.SID.ir

۳. ادبیات پیشامدرن و نگاه سلسله‌مراتبی به واژگان

همان‌گونه که گفته شد، میان هنجارها، مفاهیم و پدیده‌های موجود در هر دوره‌ای با پیش‌فرض مسلط بر آن ارتباط تنگاتنگی وجود دارد؛ بنابراین میان واژگان ادبی به‌عنوان یک پدیده، با پیش‌فرض سلسله‌مراتبی حاکم بر گفتمان پیشامدرن نیز باید ارتباط معناداری وجود داشته باشد. بررسی‌های محققان نشان می‌دهد که در این گفتمان نیز واژه‌ها هریک مرتبه‌ای خاص دارند؛ یعنی شاعران گذشته، واژگان را در ساختارِ متصلبِ سلسله‌مراتبی تصور می‌کردند و برای هر واژه‌ای در این ساختار جایی در نظر می‌گرفتند. این نظام سلسله‌مراتبیِ کلمات دست‌کم سه سطح دارد:

الف) واژگانی که بیرونِ در می‌ماندند و هرگز اجازهٔ ورود به دیوان شاعران را نمی‌یافتند، مگر در اشعار غیرجدی و هزل‌آمیز.

ب) آنان که اگرچه در شعر حضور دارند؛ اما شایستگی آن را ندارند تا در رأس هرم یعنی در جایگاه قافیه بنشینند.

ج) واژه‌هایی که در رأس هرم واژگان قرار دارند و شایستگی نشستن در جایگاه قافیه را پیدا کرده‌اند (مدرس‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۵۹).

بنابر این طبقه‌بندی، واژه‌هایی که به هر دلیلی (تازه‌بودن، عامه‌بودن، خشن‌بودن و...) در قاعدهٔ هرم قرار می‌گرفتند، هرگز حق حضور در شعر را پیدا نمی‌کردند. در این گفتمان اگر شاعری می‌خواست دربارهٔ مفهوم یا پدیده‌ای تازه (مانند هواپیما و ...) سخن بگوید، باید به جای به‌کار بردن آن واژه، از استعاره‌های آشنا استفاده می‌کرد؛ البته آن‌هم فقط استعاره‌های چون هما، عقاب و جز این‌ها که حق ورود به شعر را داشتند. گویا به همین سبب است که ملک‌الشعرا بهار (۱۳۸۷: ۱۱۰۸) در قصیده‌ای که در توصیف هواپیما سروده، از به‌کار بردن واژهٔ هواپیما، حتی برای یک‌بار، خودداری کرده و به جای آن از استعاره‌هایی مانند مرغ، هما و ... بهره برده است:

ویحک ای مرغ آسمان‌پیمای از بر بام آسمانت جای

Archive of SID

www.SID.ir

تو همایی که گفته‌اند از پیش — که همآ آیتی بود ز خدای
میغ‌پیکر یکی هیونی تو — سر میغ سیه سپرده به پای
سایه افکن به ما که سایهٔ تو — بس مبارک بود چو فرّ همای

یا در قصیده‌ای دیگر به جای هواپیما از استعارهٔ خنگ براق‌آسا استفاده کرده است:

چون به پشت آسمان‌پیما بر آمد پای من — آسمانی گشت طبع آسمان‌پیمای من
عاقبت هم خود به سوی آسمان پویا شدم — بس که پویا گشت از آن سو فکرت پویای من
عاقبت این دل مرا چون خویشتن شیدا نمود — اینت فرجام هوس‌های دل شیدای من
گر دل اندروای بودم نک تن اندروا شدم — بر تن درودای من ره زد دل درودای من
من پیمبروار کردم نیت معراج و گشت — جنب‌جنبان زیر پا خنگ براق‌آسای من

(همان، ۵۷۵)

۴. گفتمان مدرن و پیش‌فرض برابری

مقارن حکومت قاجار مجموعه‌عواملی چون شکست ایران از روسیه، اعزام دانشجو به فرنگ، انتشار روزنامه و ... سبب آشنایی ایرانیان با فکر و فرهنگ غرب گردید. این آشنایی به همان اندازه که روشنفکران ایرانی را مجذوب پیشرفت‌های تمدنی غرب کرد، آنان را به فکر اصلاح وضعیت جامعهٔ خویش نیز انداخت. اقداماتی چون تجهیز سپاه ایران به دستور عباس‌میرزا و تأسیس دارالفنون به فرمان امیرکبیر نخستین گام‌هایی بودند که ایرانیان برای اصلاح کشور خویش برداشتند (نصری، ۱۳۸۶: ۱۷). مهم‌ترین تأثیر این آشنایی و اقدامات اصلاح‌گرانه، وقوع انقلاب مشروطه بود که خود سبب تغییرات سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای در جامعهٔ ایران گردید. با انقلاب مشروطه گفتمان مدرن ایرانی جای گفتمان پیشامدرن را گرفت و ایرانیان جهانی متفاوت را تجربه کردند و نظمی تازه به آن دادند؛ نظمی که بی‌شک ناشی از تغییر پیش‌فرض‌ها بود. در این زمان نگاه سلسله‌مراتبی (هرمی/ عمودی) جای خود را به نگاهی افقی (برابری) داد. انعکاس

Archive of SID

www.SID.ir

این تغییر بیش از هر جا در قانون اساسی مصوب مجلس دیده می‌شود. براساس این قانون

> همهٔ انسان‌ها ارزش یکسانی دارند و باید با همه به شیوه‌ای برابر رفتار کرد ... اصالت برابری در معنای بنیادین خود بدین معنی است که همهٔ انسان‌ها به حکم انسانیت خود برابرند و بر یکدیگر برتری ندارند (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۵۹).

مشروطه‌خواهان به‌واسطهٔ این دگرگونی گفتمانی بود که به انتقاد از دیدگاه سنتی ایرانیان پرداختند و کوشیدند اصل برابری میان انسان‌ها را جایگزین آن کنند. این تأکید بر برابری را ابوطالب بهبهانی (۱۳۸۹: ۱۱۷)، یکی از روشنفکران دوران ناصری، چنین بیان کرده است:

> قانون در کل ممالک ایران در حق جمیع رعایای ایران حکم مساوی دارد و احدی از تبعه و اهالی ایران نمی‌تواند خارج از قانون راهی پیش بگیرد و کاری بکند؛ خواه در ممالک ایران متوطن و ساکن باشد، یا در بلاد خارجه مسافرت کرده باشد ... در مناصب و خدمات دولت و مکاسب تجارت و فلاحت و غیره، تمام ملت ایران حق تساوی دارند. ادنی دهقان‌زادهٔ باذکاوت و کیاست، به حسن خدمت و تحصیل علوم و فنون می‌تواند به مناصب عالیهٔ امارت و وزارت نائل شود و پادشاه‌زاده و بزرگ‌زاده که تجارت و فلاحت و زراعت داشته باشد، مثل سایر ناس در ادای حقوق دیوانی باید رفتار کند.[۲]

۵. واژگان عامه در شعر معاصر

با وقوع انقلاب مشروطه و تحولی که در پیش‌فرض‌های حاکم بر جامعه اتفاق افتاد، دیدگاه شاعران و نظریه‌پردازان ادبیات نیز دربارهٔ واژه تغییر کرد و باور به نظام سلسله‌مراتبی کلمات فروریخت. در این دوره شاعران و ناقدان خلاف شاعران و ناقدان گذشته دروازه‌های شعر خود را به روی کلمات و واژگان خشن و عامه گشودند و حتی نحو اشعارشان هم گاهی رنگی عوامانه به‌خود گرفت.

Archive of SID

www.SID.ir

آغازگر بحث دربارهٔ واژگان و زبان شعر در دورهٔ مشروطه تقی رفعت بود. مناظره‌ای که دربارهٔ سعدی میان او و اعضای دانشکده به رهبری ملک‌الشعرا بهار درگرفت، فرصتی به دست نوگرایان داد تا به انتقاد از دیدگاه‌های رایج بپردازند. رفعت با تندی و شور و حرارتی تمام خطاب به اهالی دانشکده ـ که واژگان و زبان ادبی گذشته را برای بیان هر مطلبی بسنده می‌دانستندـ از ضرورت دگرگونی زبان سخن گفت:

> زبان یک وسیله، یک آلتی است برای افاده و بیان افکار و احساسات انسانی. هرگاه ممکن بود مدعی شد و مدلل ساخت که افکار و حسیّات بشریّه در ظرف دهور و اعصار دچار هیچ‌گونه تحولات نمی‌گردد، در آن صورت بالطبع مدلل می‌شد که زبان نیز ممکن است در یک حالت مستغنی از تغییرات، مادام‌الدهر باقی بماند ... این حقیقتی واضح و آشکار است که تجدد فکری و حسی مستلزم تجدد ادبی است ... زیرا که شکل صورت ظاهر زندگی و روح است. این فرض و تصور را محال می‌دانیم که یک موجودی را تغییر بدهید و شکل آن تغییر نیابد ... (آرین‌پور، ۱۳۷۵: ۴۶۳).

رفعت اعتقاد داشت که واژگانِ زبان سعدی و دیگر شاعران گذشته نمی‌تواند واقعیت‌های موجود زمان را بیان سازد. زمانه‌ای که بسیار متفاوت از زمانهٔ سعدی و هم‌عصران اوست، خواستار به‌کارگیری واژگانی است که به نیازش پاسخ دهد (کریمی حکاک، ۱۳۸۴: ۱۹۷؛ شمس لنگرودی، ۱۳۸۰: ۵۰).

نیما نیز با این پیشگام تجدد ادبی موافق بود. درحقیقت مسئلهٔ زبان و واژگان مسئلهٔ کوچکی نبود که نیما از کنار آن نیندیشیده و بی‌تأمل بگذرد. او در یادداشت‌ها و نامه‌هایش بارها به این مسئله بازگشت و کوشید تا آن را در نظریهٔ ادبی خویش بگنجاند. با این حال نیما محتاط‌تر از گذشتگان خود بود. او اگرچه استفاده از کلمات عوام (آرگو) و کلمات کهن (آرکائیسم) را در شعر سبب غنی‌شدن هرچه بیشترِ زبان شعری می‌دانست؛ اما برای استفاده از این کلمات شرطی نیز گذاشته بود.

Archive of SID

www.SID.ir

نیما یادآوری می‌کند که البته از زبان عوام نباید در سبک فاخر استفاده کرد، همچنان‌که مصالح لفظی را می‌توان از کلماتی که کهنه شده‌اند، به‌ویژه آن‌ها را که ملایم و مأنوس با معنی شوند، برگزید (پارسی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۱۰۶). وی (۱۳۶۸: ۵۶) در یکی از آثارش دربارهٔ کلمات شعر می‌گوید:

> من شما را از راه استیل شما و استیل هر کس که مربوط به هنر است به حقیقتی نزدیک می‌کنم. عقیده‌ام را برای شما گفته بودم (هنر تابع موضوع است) و هر موضوعی در خود فورمی را دارد و نوعی را (ژانر) و هر نوعی از انواع، استیل بخصوص را می‌خواهد. معروف است که استیل در همه جا یک‌جور و یکدست نیست. هنگامی که معنی متداول و در مواقع نازل است و هنگامی‌که معنی بلند واقع شده است، دو هنگام متفاوت و بسیار متفاوت را نسبت به استیل شعر فراهم می آورد. در اولی کلمات باید سهل‌الوصول و در دومی سنگین و باشکوه باشد. اگر روزی در این خصوص برای شما حرف زدم، خواهید دید کلمات چه بازی سرشناس و بااقتداری را در استیل دارند. بدین صورت شما باید صراف کلمه باشید.

شاگردان نیما از استاد خویش پای فراتر نهادند و با نفی تمایز میان ادبیات فاخر و ادبیات عوام- که به‌نوبهٔ خود سبب تمایز کلمات نیز می‌شد- بر ارزش برابر واژگان تأکید کردند. شاید در این زمینه فروغ حساسیت بیشتری از خود نشان می‌داد. وی بارها در گفت‌وگوهایش از مسئلهٔ واژگان و ارزش برابر آنان سخن می‌گفت. فروغ (۱۳۷۵: ۱۶۵) زبان هم‌روزگارانش را (جز معدودی از شاعران مانند شاملو که زبان او را نه فاخر و نه ولگرد، بلکه زبانی شیوا، زنده و عریان توصیف می‌کرد) زبانی اتوکشیده می‌دانست و صریح و بی‌پرده می‌گفت:

> زبان شعر امروز زبان فاخر مانند لباس‌هایی که در پشت شیشه‌های مغازه‌های لباس‌شویی آویزان می‌کنند، زبان شسته‌رفته و اتوکشیده‌ای است. در کمال نزاکت فحش می‌دهد و در کمال فصاحت به توصیف مناظر طبیعت می‌پردازد و در کمال بلاغت با معشوقه‌اش سخن می‌گوید و فراموش کرده است که این فصاحت و

Archive of SID

www.SID.ir

بلاغت و نزاکت خیره‌کننده، تنها به درد استادان دانشگاه، قضات و ... می‌خورد نه به درد شاعر؛ و گاه‌گاه بزرگ‌ترین لطمه را به احساسی که در آستانهٔ بیان شدن می جوشد، وارد می‌سازد؛ زیرا اگر زبان از زندگی مایه می‌گیرد، مانند زندگی گاه‌گاه زشتی‌ها و ناهنجاری‌ها را هم دارد که به آن جان می‌بخشد.

فروغ که تمایزی میان واژگانِ زبان فاخر و عوام نمی‌گذاشت، بسته به آنچه می خواست بگوید (بدون تفاوت‌نهادن میان واژگان) به دنبال واژه‌ای مناسب می‌گشت و به شهادت اشعارش از به‌کار بردن خشن‌ترین و عامه‌ترین واژه‌ها- اگر شعرش به آن نیاز داشت- ابا نمی‌کرد. او (همان، ۱۶۴) جایی گفته بود:

شعر ما به مقداری کلمات تازه احتیاج دارد و باید جسارت گنجانیدن آن‌ها را در خود پیدا کرد. خشن‌ترین و زشت‌ترین کلمات هنگامی که به وجودشان نیازی احساس می‌شود، نباید به‌علت آنکه هرگز سابقهٔ شعری نداشته‌اند، کنار گذاشته شوند ... تنها فصاحت کافی نیست؛ شعر امروز باید با زبانی جاندار صحبت کند؛ یک زبان سخت و بی‌رحم و هماهنگ با آنچه که در لحظات زندگی امروز جاری است.

برای نمونه می‌توان این شعر فروغ را با اشعار سنتی فارسی مقایسه کرد:

فاتح شدم
خود را به ثبت رساندم
خود را به نامی، در یک شناسنامه، مزین کردم
و هستی‌ام به یک شماره مشخص شد
پس زنده باد ۶۷۸ صادره از بخش ۵ ساکن تهران
دیگر خیالم از همه سو راحت است
آغوش مهربان مام وطن
پستانک سوابق پرافتخار تاریخی
لالایی تمدن و فرهنگ
و جق‌وجق جقجقهٔ قانون ...

Archive of SID

www.SID.ir

آه دیگر خیالم از همه سو راحت است
از فرط شادمانی
رفتم کنار پنجره با اشتیاق ششصد و هفتاد و هشت بار هوا را
که از غبار پهن
و بوی خاکروبه و ادرار منقبض شده بود
درون سینه فرو دادم
و زیر ششصد و هفتاد و هشت قبض بدهکاری
و روی ششصد و هفتاد و هشت تقاضای کار
نوشتم:
فروغ فرخزاد

(همو، ۱۳۸۳: ۵۴).

شاملو نیز همچون فروغ، ازجمله شاعرانی بود که شعرش زبانی جاندار داشت. او به واژه‌ها، مانند یک شیء نمی‌نگریست، بلکه آن را همچون غایت و هدف به‌کار می‌برد و خود نیز به این موضوع معترف بود. در نظر او کلمه بو داشت، رنگ داشت، طعم داشت، بار ویژه‌ای داشت، سخت یا نرم، سرد یا گرم بود، ترش‌رو یا مهربان، ابله یا فرزانه، بزدل بود یا شجاع، نجوا را بهتر منعکس می‌کرد یا فریاد را (شاملو، ۱۳۸۸: ۲۳۳). شاملو با گشاده‌دستی تمام و چون ابری که پشت به دریا می‌بارد، از واژگان و زبان عوام در شعرش بهره می‌جوید تا طبیعت و صداقت و صمیمیت شعرش، لطمه‌ای نخورد؛ هرچند که می‌داند بسیاری از ادبا و شاعران سنتی زمان زبانش را عاری از فصاحت و بلاغتِ تشخیص خواهند خواند.[۳]

اینکه شاملو وزن عروضی، نوع نیمایی یا سنتی آن، را خوش نمی‌داشت، فقط به سبب ارزشی بود که به کلمات و واژگان می‌داد؛ زیرا او به تجربه فهمیده بود هر وزنی، چه نیمایی و چه عروضی، محدودیت‌هایی دارد و این محدودیت‌ها سبب می‌شود تا معدودی از کلمات نتوانند به کار شاعر بیایند و چه‌بسا واژه‌ای زیبا که سابقهٔ ادبی درخشانی نیز دارد، به‌دلیل محدودیت‌های عروضی از شعر کنار گذاشته شوند. در

Archive of SID

www.SID.ir

صورتی که همین واژه‌هایِ پشت در مانده، «ممکن است دقیقاً همان کلماتی که در وزن نگنجیده، در زنجیرهٔ تداعی‌ها، درست در مسیر خلاقیت ذهن شاعر بوده باشد» (همو، ۱۳۸۵: ۵۲). برای همین او خط تمایز میان ادبی و غیر ادبی بودن واژه‌ها را برداشت. شعر «تعویذ» او از مجموعهٔ ***ابراهیم در آتش*** بهترین گواه درستی این مدعاست:

*به **چرک** می‌نشیند*
خنده
به **نوارِ زخم‌بندی**‌اش ار
ببندی.
رهایش کن
رهایش کن
اگر چند
***قیلولهٔ** دیو*
آشفته می‌شود

(همان، ۲۶)

در کل می‌توان گفت مدرنیته با پیش‌فرض برابری‌اش، نظام سلسله‌مراتبی کلمات را درهم کوبید و به مشروعیت آن پایان داد. تمایز و تفاوتی که میان کلمات ادبی و غیر ادبی در گذشته، نزد ادبای آن زمان مرسوم بود، با آمدن مدرنیته از میان رفت. واژگانی که به‌دلیل حضور در فرهنگ و زبان گفتاری پایین‌ترین سطوح سلسله‌مراتب اجتماعی، مجال حضور در آثار ادبی را نیافته بودند، حالا می‌توانستند وارد شعر شوند. دیگر در گزینش واژه‌ها، پیش‌شرط ادبی‌بودن یا نبودن مطرح نبود، کلمات دیگر از ممیزی و سانسور عبور نمی‌کردند و همه یک ارزش و اعتبار داشتند. مثلاً ***میعاد در لجن*** می‌توانست عنوان پسندیده‌ای برای مجموعه‌شعری از نصرت رحمانی باشد.

Archive of SID

www.SID.ir

نتیجه‌گیری

یکی از بدعت‌ها و بدایع نیما و شاگردانِ نوگرایش، وارد کردن بسیاری از واژگان عامه و محلی مانند تلاجن، داروگ، ری‌را و ... به شعر معاصر بود؛ واژه‌هایی که پیش از این در سنت ادبی فرصتی برای حضور پیدا نمی‌کردند. هرچند نیما در استفاده از این واژه‌ها محتاط بود؛ اما شاگردان و پیروانش (فروغ، شاملو و ...) بی‌پرواتر بودند و تقسیم واژه‌ها به واژه‌های ادبی و غیر ادبی را انکار کردند. از نظر آن‌ها واژه‌ها ارزشی یکسان داشتند و طبقه‌بندی آن‌ها به مراتب گوناگون (ادبی و غیر ادبی/ رسمی و عامه) هیچ دلیل و توجیهی نداشت. پیامد چنین امری حضور گستردهٔ واژه‌های عامه و محلی در شعر معاصر بود تا آنجا که می‌توان به‌دلیل کاربرد (بسامد) بالا، آن را یکی از اصلی‌ترین شاخصه‌های شعر معاصر دانست.

اصلی‌ترین دلیل تغییر نگاه به واژه‌های عامه، محلی و ... را باید در استقرار گفتمان مدرن جست‌وجو کرد؛ در گفتمان پیشامدرن ـ که پیش‌فرض آن نابرابری و نگاه سلسله‌مراتبی به جهان است ـ زبان نیز ناگزیر خصلتی طبقاتی و نابرابر (ادبی و غیر ادبی) پیدا می‌کرد و تنها واژگانی شایستهٔ شعر شناخته می‌شدند که در رأس هرم (ادبی و نه عامه) بودند. بر این اساس، دیگر در شعر جایی برای واژگان عامه و ... وجود نداشت؛ حال آنکه با استقرار گفتمان مدرن و پیش‌فرض آن، برابری، نه‌تنها تمایز و نظام طبقاتی واژه‌ها از بین رفت، بلکه تمام واژگان چه عامه و چه غیر آن، ارزشی برابر پیدا کردند و شاعرانی چون نیما، فروغ، شاملو و ... با استفاده از چنین واژگانی به شعر خود غنا بخشیدند.

پی‌نوشت‌ها

۱. شفیعی کدکنی در کتاب ***ادوار شعر فارسی*** به نکته‌ای اشاره می‌کند که با موضوع این مقاله ارتباط مستقیم دارد. وی (۱۳۸۰: ۲۹) می‌نویسد: «شاعری چون قاآنی در هیچ شرایطی حاضر نمی‌شده است از واژه‌ای چون پوزار ـ که واژه‌ای عامه دانسته می‌شد ـ در شعر خود استفاده کند؛ حال آنکه

Archive of SID

www.SID.ir

شاملو برخلاف قاآنی و دیگر شاعران گذشته، در استفاده از چنین واژه‌ای تردیدی به خود راه نمی‌داد».

۲. برای باور به نابرابری و نگاه سلسله‌مراتبی نمونه‌های فراوانی می‌توان ذکر کرد؛ چنان‌که سید جعفر دارابی، معروف به کشفی (۱۳۸۴: ۱۴۹) در رساله‌ای می‌نویسد: «پس بدان که وجود حکام و سلاطین و پادشاهان لازم و واجب است؛ زیرا که مردمان و بنی نوع انسان در آراء خود مختلف و در عقول متفاوت می‌باشند و دواعی افعال و غایات حرکات ایشان در غایت اختلاف است ... پس اگر آن‌ها به مقتضای طبایع و مقاصد خود واگذارده شوند، هرآینه یکدیگر را مثل سباع برّ و ماهیان بحر می‌درند و به افساد و افنای یکدیگر مشغول می‌شوند».

۳. برای مشاهدهٔ بسامد و تنوع واژگانِ تازه بار یافته در شعر شاملو، ارائهٔ سیاهه‌ای از این واژگان در یکی از دفترهای شعر شاملو می‌تواند سودمند باشد. این واژگان که پورنامداریان (۱۳۸۱: ۳۱۸) آن‌ها را از مجموعهٔ ***آیدا در آینه*** استخراج کرده است، عبارت‌اند از: «مخمل، ململ، آوار، نوحه، خمیازه، میز، مداد، زباله، زنگوله، چرت، چلوار، لنگر ساعت، قنداقه، کود، منگوله، جمجمه، نوسان، شلخته، حلاج، سرنا، تف، دهکده، نی‌لبک، خلواره، قوس‌قزح، قطار، شلاق، جوخه، مزه مزه، زاد و رود، برشته، خاصره، کارخانه، یابو، دنده، شوکه، گزنه، آویشن، زالو، تیپا، دکهٔ قصابان، کارگاه قالی‌بافی، اردک، شبکه، حوض، کاشی، چنگگ، لاش، گندیده، زنگ برنجی، آسیاب، اجاق، تنور، کاکلی، سینه‌سرخ، اکلیل، سجع، کاپوت، الاغ، تنوره و ... ».

منابع

ـ آرین‌پور، یحیی (۱۳۷۵). ***از صبا تا نیما***. ۲ج. تهران: زوار.

ـ امین‌پور، قیصر (۱۳۸۶). ***سنت و نوآوری در شعر معاصر***. تهران: علمی و فرهنگی.

ـ بهار، محمدتقی (۱۳۸۷). ***دیوان اشعار***. تهران: نگاه.

ـ بشیریه، حسین (۱۳۸۴). ***آموزش دانش سیاسی***. تهران: نگاه معاصر.

ـ بهبهانی، ابوطالب (۱۳۸۹). ***منهاج العلی***. تهران: میراث مکتوب.

ـ پارسی‌نژاد، ایرج (۱۳۸۸). ***نیما یوشیج و نقد ادبی***. تهران: سخن.

ـ پاشایی، ع. (۱۳۷۵). ***از زخم قلب***. تهران: چشمه.

ـ پورنامداریان، تقی (۱۳۸۱). ***سفر در مه***. تهران: نگاه.

Archive of SID

www.SID.ir

ـ جاحظ (۱۹۶۹). ***الحیوان***. تحقیق عبدالسلام محمد هارون. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
ـ دارابی (کشفی)، سیدجعفر (۱۳۸۴). «فلسفهٔ تشکیل حکومت و آداب مملکت‌داری». ***مکتوبات و بیانات سیاسی و اجتماعی علمای شیعهٔ دورهٔ قاجار***. به‌کوشش محمدحسن رجبی (دوانی). ج ۱. تهران: نی.
ـ دریفوس، هیوبرت و پل رابینو (۱۳۸۲). ***میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک***. ترجمهٔ حسین بشیریه. تهران: نی.
ـ رستم‌وندی، تقی (۱۳۸۸). ***اندیشهٔ ایرانشهری در عصر اسلامی***. تهران: امیرکبیر.
ـ سارتر، ژان پل (۱۳۸۸). ***ادبیات چیست؟***. ترجمهٔ ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی. تهران: نیلوفر.
ـ شاملو، احمد (۱۳۸۴). ***ابراهیم در آتش***. تهران: نگاه.
ـ _____ (۱۳۸۵). ***دربارهٔ هنر و ادبیات***. به‌کوشش ناصر حریری. تهران: نگاه.
ـ _____ (۱۳۸۸). ***لالایی با شیپور: گزین‌گویه‌های احمد شاملو***. به‌کوشش ایلیا دیانوش. تهران: مروارید.
ـ شمس لنگرودی، محمد (۱۳۸۱). ***تاریخ تحلیلی شعر نو***. ج ۱. تهران: مرکز.
ـ شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰). ***ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت***. تهران: سخن.
ـ فارابی، ابونصر (۱۳۶۱). ***اندیشه‌های اهل مدینهٔ فاضله***. تهران: طهوری.
ـ فرخزاد، فروغ (۱۳۷۵). ***جاودانه‌زیستن و جاودانه‌ماندن***. به‌کوشش بهروز جلالی. تهران: مروارید.
ـ _____ (۱۳۸۳). ***مجموعه اشعار***. تهران: گل مریم.
ـ فوکو، میشل (۱۳۸۹). ***نظم اشیاء***. ترجمهٔ یحیی امامی. تهران: پژوهشکدهٔ مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
ـ کریمی حکاک، احمد (۱۳۸۴). ***طلیعهٔ تجدد در شعر فارسی***. ترجمهٔ مسعود جعفری. تهران: مروارید.
ـ کوهن، توماس (۱۳۸۷). ***ساختار انقلاب‌های علمی***. ترجمهٔ عباس طاهری. تهران: قصه.

Archive of SID
www.SID.ir

ـ مختاری، محمد (۱۳۸۴). ***انسان در شعر معاصر***. تهران: توس.
ـ مدرس‌زاده، عبدالرضا (۱۳۸۷). «سبک‌شناسی قافیه در شعر فارسی». ***گوهر گویا***. دورهٔ ۲. ش ۳. صص ۱۴۳-۱۶۶.
ـ ناشناس (۱۳۸۶). «روح‌الاسلام و صراط‌المستقیم علی الانام». ***سیاست‌نامه‌های قاجاریه/ رسایل سیاسی***. به‌کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد. تهران: مؤسسهٔ تحقیقات و توسعهٔ علوم انسانی.
ـ نصری، عبدالله (۱۳۸۶). ***رویارویی با تجدد***. تهران: علم.
ـ نیما یوشیج (۱۳۶۸). ***دربارهٔ شعر و شاعری***. به‌کوشش سیروس طاهباز. تهران: دفترهای زمانه.

Archive of SID

www.SID.ir